

[معرفی یک نمونه]

پیامدهای عملی روابط انسانی در مدرسه



اسفندیار معتمدی

"أفت" سده‌ی لنجان رفتیم. آن معلم گرامی که در حیاط مدرسه ایستاده بود، به استقبال ما آمد و با سلام و احوال‌پرسی گرم، نام من و پدرم را بر زبان آورد و بر شانه‌ی من دستی زد و گفت: خوش آمدید! همین جمله‌ی کوتاه، مرا یک عمر به مدرسه علاقه‌مند کرد و آن معلم الگویی رفتارم در موضوع **روابط انسانی** شد. مرحوم عطایی که تا پایان عمرش با او در ارتباط بودم، با خود، با دانش‌آموزان، با همکاران و اولیای دانش‌آموزان، روابطی معقول، مطلوب و انسانی داشت و در آموزش مردم شهر ما نقش مؤثری ایفا کرد. هم او بود که با رفتار و گفتارش، افراد را به تحصیل علم و ادب برانگیخت و نام الفت را برای مدرسه برگزید. به طوری که وقتی روستای ما شهر شد، بر تابلوی ورودی آن نوشتند: **«به مهد علم و الفت خوش آمدید»**. عطایی پایه‌گذار علم و الفت در آن جا بود.

رابطه‌ی انسانی

معلم خوب ما انسانی بزرگوار بود. وقتی با ما سخن می‌گفت، چشمانش در وجودمان مهر و عاطفه جاری می‌کرد. وقتی پرسشی می‌کرد و ما را به سخن می‌آورد، با همه‌ی وجود گوش می‌داد و با تبسم و نگاه و حرکت سر تشویق می‌کرد و شنونده‌ای می‌شد که صاحب سخن را بر سر حرف می‌آورد.

در طول دو سالی که مدرسه‌ی چهار کلاسه‌ی ما را اداره می‌کرد، حتی یک بار عصبانی نشد، سر کسی داد نزد و کسی را از کلاس بیرون نینداخت. در رفتارش متعادل بود. ما به راحتی و آزادانه می‌توانستیم با او حرف بزنیم و سؤال‌اتمان را بپرسیم. در پاسخ به سؤال‌اتم، منظم و با محبت بود و حتی اگر پرسش ما درست نبود و یا آن که در مرتبه‌ی اول پاسخ را خوب نمی‌فهمیدیم، ما را تصحیح و راهنمایی می‌کرد تا پرسشمان درست باشد و پاسخ درست را دریافت کنیم. هر وقت به کلاس می‌آمد و ما برپا می‌ایستادیم، به بچه‌ها سلام می‌کرد و می‌گفت: بفرمایید!

آقای عطایی هیچ‌گاه از خود تعریف نمی‌کرد، کارهایش را به رخ ما نمی‌کشید. از این که حقوق و مزایای او ناچیز بود و همه‌ی کارهای مدرسه را انجام می‌داد، بر ما منت نمی‌گذاشت. از خود محوری و خود بزرگ بینی اجتناب می‌کرد و همواره متواضع و

آدمیان زنده به یکدیگرند
دست و دل و دیده و پا و سرند
آدمی از نوع جدا، زنده نیست
برگ به شاخ است گرش زندگی است

مقدمه

آنچه نوزاد انسان را وارد مرحله‌ی انسانیت می‌کند و اوج و تعالی می‌بخشد، پیوند او با محیط، افراد، کل آفرینش و آفریدگار جهان است. با شناختن و پیوند با جهان است که شخصی با خویشتن خویش آشنا می‌شود، به توانایی‌ها و قدر و منزلت خود پی می‌برد و به شناسایی محیط، افراد، زمان‌ها و مکان‌های دور و نزدیک می‌پردازد. روابط انسانی عاملی است که فرد را از راه حواس، اندیشه و دادوستد، با مردم و جهان پیوند می‌دهد. به عبارت دیگر، «روابط انسانی» توان برقراری ارتباط و ایجاد پل میان خود و دیگران است. روابط انسانی یکی از نیازهای فرد است. نیازی است فطری که می‌تواند از راه احساس، علم، هنر و عمل، به بهترین صورت برآورده شود و فرد را به سوی هم‌زمانی، همدلی با دیگران و کمال انسانی برساند.

افرادی بهتر و زودتر می‌توانند با دیگران پیوند یابند و ارتباط انسانی برقرار کنند که: با محبت با افراد روبه‌رو شوند، به شخصیت آن‌ها احترام بگذارند، اعتقادات و ارزش‌های آن‌ها را محترم بشمارند، در رفتارهای خود صداقت و ادب نشان دهند و آرامش به وجود آورند. نتیجه‌ی برقراری ارتباط با دیگران، آرامش و رضایت خاطر، سلامت روانی و سازگاری اجتماعی برای خود فرد و مشورت و هم‌فکری و همکاری است که سبب رسیدن به اندیشه‌ی جمعی، برقراری صلح و صفا و انجام بهتر کارهاست. از راه ارتباط و روابط انسانی، علاوه بر مبادله‌ی مهر و دوستی، می‌توان به علم و آگاهی رسید و شخصیت متعالی یافت.

روابط انسانی آموختنی است

هنوز پس از حدود ۶۵ سال، با احترام به یاد می‌آورم رفتار محمود عطایی کرمانی را در روزی که نخستین بار با پدرم به مدرسه‌ی



در طول دو سالی که مدرسه‌ی چهار کلاسه‌ی ما را اداره می‌کرد، حتی یک بار عصبانی نشد، سر کسی داد نزد و کسی را از کلاس بیرون نینداخت. در رفتارش متعادل بود. ما به راحتی و آزادانه می‌توانستیم با او حرف بزنیم و سؤال‌اتمان را بپرسیم



فروتن بود. جالب است که یک روز وقتی وارد کلاس شد، بدون توجه پای یکی از بچه‌ها را لگد کرد. بعد که فهمید، بسیار ناراحت شد و عذرخواهی کرد و عملاً نشان داد که در جریان زندگی ممکن است به‌طور ارادی یا غیرارادی خطایی از شخص سر بزنند که لازم است به اشتباه خود اعتراف کند و شهادت پذیرش خطا و عذرخواهی را داشته باشد.

عطایی مرد مؤمن و معتمدی بود. محل زندگی او اتاقی در همان مدرسه‌ی ما بود و متوجه بودیم که وظایف دینی خود را انجام می‌دهد و دانش‌آموزان را به رعایت این وظایف تشویق می‌کند، ولی هیچ‌گاه تظاهر نمی‌کرد و با حقیقت بود و رابطه‌ی خود را با خدا حفظ می‌کرد.

رابطه با دانش‌آموزان

آقای عطایی دانش‌آموزان را می‌شناخت. او بچه‌ها را با اسم و فامیل کامل صدا می‌کرد. نه تنها نام بچه‌ها را می‌دانست، بلکه از توانایی‌ها و وضعیت خانوادگی آن‌ها نیز باخبر بود. نسبت به چند نفر از بچه‌ها که سرپرست درستی نداشتند، بسیار حساس بود و آن‌ها را بیشتر مورد مراقبت قرار می‌داد. بر ما تبعیضی قائل نمی‌شد. در سال ۱۳۸۱ که جشنی برای مدرسه‌ی آفت تشکیل داده بودند و برای محصلان و معلمان آن مدرسه بزرگداشتی

گرفته بودند، یکی از همین بچه‌ها که حالا عمری از او گذشته و زندگی نسبتاً خوبی یافته است، از آن معلم به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت: «معلم آن مدرسه، ماهی ده تومان به خانواده‌ی ما کمک می‌کرد و همین وسیله‌ای شد که من توانستم درس بخوانم و تصدیق بگیرم و مهم این بود که من کاملاً بی‌خبر بودم و سال‌ها بعد فهمیدم». آری بسیاری از معلمان و مربیان ضمن کمک مالی، همواره مواظب هستند که از عزت نفس و کرامت انسانی دانش‌آموز کاسته نشود و او احساس حقارت نکند.

آقای عطایی به دانش‌آموزان امید و روحیه می‌بخشید. وقتی بچه‌ها مطلبی را درست می‌خواندند و یا پاسخ درستی به پرسش او می‌دادند، با آفرین آفرین گفتن، آن‌ها را بسر ذوق می‌آورد و قدرت می‌بخشید. اساس کار او بر تشویق و امیدوار کردن کودکان بود. گاهی با هدیه کردن مداد یا دفترچه‌ای بچه‌ها را تشویق می‌کرد. در برنامه‌ی صبحگاهی که ورزش، دعا و قرآن داشتیم، هر روز تعدادی تشویق می‌شدند و دانش‌آموزان برای آن‌ها کف می‌زدند. او همه‌ی بچه‌ها را با هم دوست و رفیق کرده بود.

رابطه‌ی معلم با همکاران و اولیای دانش‌آموزان

سال اول که مدرسه تأسیس شده بود، فقط یک معلم برای چهار کلاس ابتدایی داشت. این معلم، مدیر، ناظم، دفتردار و حتی

بسیاری از معلمان و
مربیان ضمن کمک
مالی، همواره مواظب
هستند که از عزت
نفس و کرامت انسانی
دانش‌آموز کاسته
نشود و او احساس
حقارت نکند



این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداهها را صدا

*

پیوسته است سلسله‌ی موج‌ها به هم
خود را شکسته هر که دل ما شکسته است

او استاد ارتباطات انسانی بود. از هر وسیله‌ای برای ایجاد و تحکیم ارتباط استفاده می‌کرد. چشم، زبان، قلم، هدیه و تلفن، همه وسیله‌های ارتباطی بودند که به کار می‌برد تا به دل‌ها راه یابد.

خلاصه

روابط انسانی، علم و هنر برقراری ارتباط صمیمانه با افراد، گروه‌ها در خانواده، بستگان، سازمان‌ها و به‌طور کلی مردم شهر، کشور و جهان است به منظور همکاری و هم‌فکری در رفع مسائل و مشکلات، و رسیدن به منافع مادی و معنوی و ایجاد آرامش خاطر، سازگاری اجتماعی و سلامت روانی.

افرادی می‌توانند بهتر و زودتر با دیگران پیوند یابند که افراد را بهتر بشناسند، به شخصیت، اعتقادات و ارزش‌های آن‌ها احترام گذارند و با صداقت، ادب و محبت و آرامش با آن‌ها رویه‌رو شوند.

در آشنا کردن دانش‌آموزان به اهمیت ارتباط انسانی و برانگیختن آن‌ها در شناختن راه‌های برقراری ارتباط و عمل به آن، معلمان نقش عمده‌ای دارند. یکی از معلمانی که در زندگی نویسنده‌ی این مقاله و هم‌کلاسی‌های او و دانش‌آموزان مدرسه و حتی اولیای دانش‌آموزان نقش مؤثر داشت، شادروان محمود عطایی کرمانی بود. او با رفتار و گفتار خود، دانش‌آموزان را برمی‌انگیخت تا حواس خود را به‌کارگیرند و از راه نگاه کردن، گوش دادن، لمس کردن، بوییدن و چشیدن با افراد و محیط پیرامون خود ارتباط برقرار کنند و آشنا شوند و رابطه‌ی انسانی برقرار سازند.

آقای عطایی مهر و صمیمیت را لازمه‌ی زندگی هر انسانی می‌دانست و خودش با همه‌ی وجود به دانش‌آموزان و اولیای آن‌ها و مردم محل محبت می‌کرد، عشق می‌ورزید و حتی این علاقه‌ی خود را به گیاهان، جانوران و محیط اطراف نشان می‌داد. او در هر یک از افراد، ویژگی و صفت مثبتی می‌یافت، آن را بزرگ جلوه می‌داد و محترم می‌داشت. از همین رو، به همه‌ی دل‌ها راه یافته بود و نگاهش و کلامش مؤثر بود. او نام دبستان را آفت برگزید و دانش‌آموزان و مردم شهر را به برقراری ارتباط انسانی برپایه‌ی علم و آفت، چنان برانگیخت که عنوان «مهد علم و آفت» بر تابلوی ورودی شهر نقش بست و هر یک از افراد یا گروه‌هایی که از آن شهر می‌گذرند و یا در آن زندگی می‌کنند، خود را به رعایت اصول اخلاقی و روابط انسانی ملزم می‌دانند و به آن عمل می‌کنند.

پرسش و پژوهش

هر یک از پرسش‌های زیر را مورد بحث و پژوهش قرار دهید:

۱. معلمان و مربیان، در موضوع روابط انسانی، بر کدام گروه‌های اجتماعی نقش مؤثرتری دارند؟
خانواده‌ها، دانش‌آموزان، سازمان‌های اداری و حکومتی، همکاران خود.

۲. برای آن‌که شخص بتواند روابط انسانی مطلوب و پایداری با افراد داشته باشد، کدام ویژگی مؤثرتر است؟

خدمت‌گزار مدرسه هم بود و معلم و مربی دیگری در مدرسه نداشتیم. اما در همان‌جا مکتب‌خانه‌ای هم دایر بود و معلمی به نام آقا حسن صدری داشت که بسیار مورد اعتماد و احترام مردم ده بود و بسیاری از محصلان کلاس‌های بالاتر مدرسه، قبلاً شاگردان مکتب او بودند و خواندن و نوشتن را آن‌جا فرا گرفته بودند.

آقای عطایی از آن معلم مکتب غالباً دیدار می‌کرد و همیشه نام او را با احترام به زبان می‌آورد و می‌گفت، هر کسی در هر لباسی به مردم خدمت کرده، جامعه باید قدرشناس خدمت او باشد.

جالب است چند سال پیش که مجلس بزرگداشتی برای معلمان بازنشسته در اصفهان ترتیب داده بودند، وقتی مشغول صحبت بودم، پس از سال‌ها، در میان جمعیت چشمم به آقای عطایی افتاد. بی‌اختیار از پشت میز خطابه به سوی ایشان رفتم، او را بوسیدم، احترام کردم، به جلوی جمعیت آوردم و نقشش را در تربیت کودکان و ایجاد روابط انسانی در میان زادگاهم برشمردم و از او سپاس‌گزار و تقدیری کردم که شایسته‌ی آن بود.

در سال ۱۳۸۰ که برای دیدار بستگان و دوستانم به اصفهان رفته بودم، عموزاده‌ام که پزشک بیمارستان امید اصفهان است و او هم شاگرد عطایی بوده، چنین گفت: «هفته‌ی پیش در بیمارستان، یکی از پرستاران به اتاقم آمد و گفت، یکی از بیماران به نام محمود عطایی از من پرسید که زادگاه آقای دکتر معتمدی کجاست و نام پدرش چیست؟ من که اجازه نداشتیم اطلاعات شخصی پزشکان را به ایشان بدهم، جوابی نگفتم.

بی‌درنگ یاد عطایی معلم دوره‌ی دبستانم افتادم. برخاستم و بر بالین بیمار رفتم. خودش بود. او هم با دیدن من یکبارہ نیرو گرفت. از جایش برخاست و گفت: خدا را شکر که من میوه‌ی درخت زندگی خویش را چیدم. آن‌چه آرزو داشتیم، برآورده شد. آرزو داشتیم دانش‌آموزان من خدمت‌گزار و امیدبخش مردم باشند و با مردم روابط انسانی برقرار کنند که الحمدلله چنین شد. خداوند پدربزرگ مرحوم حاج محمد را بیامرزد که به کمک او و دیگر خیرین مدرسه‌ساز، مدرسه‌ای در سده ساخته شد که من در آن‌جا توفیق خدمت یابم و چنین خدمت‌گزارانی را پرورش دهم. او سپس از بسیاری افراد که اولیای دانش‌آموزان آن زمان بودند، نام برد و احوال همه را پرسید و گفت: «دیگر از تیغ جراحی شما باکی ندارم، من به همه‌ی مرادم رسیدم. شاگرد من اکنون جراح ماهر است و هر چه خدا خواهد همان خواهد شد.»

ارتباط با طبیعت

آقای عطایی در بیرون از مدرسه هم راهنما و مربی بود. روزها بعد از تعطیل شدن مدرسه، به مزارع سر می‌زد و در آن‌جا با دانش‌آموزانی که به بزرگ‌ترهای خود کمک می‌کردند، صحبت می‌کرد و علاقه‌ی خود را به طبیعت نشان می‌داد. جالب است وقتی حتی با اسب یا قاطر سرکشی رویه‌رو می‌شد، با نگاه و نوازش خود آن را رام می‌کرد. از بچه‌ها درباره‌ی هر یک از درخت‌ها و در موضوع کشت و کار آن‌ها صحبت می‌کرد و می‌گفت، ما بخشی از طبیعت هستیم. باید با طبیعت ارتباط داشته باشیم. با گیاهان، با جانوران و حتی با طبیعت بی‌جان باید آشنا شد و ارتباط داشت. وقتی گلی را بو می‌کنیم، از رنگ آن لذت می‌بریم و آن را آبیاری و هرس می‌کنیم، نوعی ارتباط با آن یافته‌ایم که موجب لذت و شادی ما می‌شود. کافی است با مهر و دوستی جهان را بنگریم تا جهان به ما آرامش دهد.



محمد مهدی معینی

(۱۳۳۸)

مدرس و مربی تربیت بدنی،
قزوین

نام‌برده از دبیران با سابقه و فعال‌رشته‌ی تربیت بدنی در شهرستان قزوین است و در رده‌ها و مسئولیت‌های متعدد خدمت کرده که از آن جمله است، از جمله اولین سرگروه آموزشی استان به مدت ۲۰ سال، مسئول انجمن بسکتبال شهر و سپس استان قزوین به مدت ۲۲ سال، مدرس رسمی وزارت آموزش و پرورش در رشته‌ی داوری و مربی‌گری، داور اعزامی به مسابقات قهرمانی دانش‌آموزان جهان، در استان استانبول ترکیه (سال ۸۸).
محمد مهدی معینی خود نسبت به تألیف متون آموزش برای داوری و مربی‌گری بسکتبال اقدام کرده است.

ایمان و اعتقاد مذهبی، تعادل عاطفی و روانی، گذشت و فروتنی و ادب، زبان گویا و گوش شنوا.

۳. کدام ویژگی معلمان و مربیان در نفوذ به دانش آموزان و راهنمایی آنان نقش بیشتری دارد؟

شناخت دانش آموزان و احترام به شخصیت آن‌ها، آراستگی، آرامش و پویایی، هنر معلمی و دانش کافی، قدرت شوق‌انگیزی و امیدبخشی.

۴. کدام راه ارتباطی را برای برقراری روابط انسانی مؤثرتر می‌دانید؟

ارتباط شفاهی و کلامی، ارتباط نوشتاری، ارتباط تجاری، ارتباط خانوادگی.

۵. کدام رابطه آرامش بیشتری برای خود به وجود می‌آورد؟ رابطه با خدا، رابطه با خود، رابطه با خلق، رابطه با خلقت.

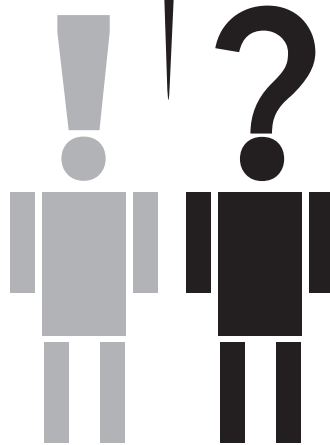
۶. آقای عطایی به واسطه‌ی داشتن کدام ویژگی توانست در ایجاد روابط انسانی میان دانش آموزان و اولیای آن‌ها و همکاران خود نقش داشته باشد؟

۷. ویژگی یکی از معلمان خود را که توانسته است الگوی خوبی برای شما باشد، بنویسید.

۸. شما برای برقراری ارتباط با دوستان و همکاران خود، چگونه عمل می‌کنید. شرح دهید.

منابع

۱. برهیزگار، کمال، روابط انسانی در مدیریت، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۶۸.
۲. خالقیان بهلال، روابط انسانی در مدرسه، نشر مهاجر، ۱۳۸۶.
۳. فایزفریدیک، تاریخ اندیشه‌های تربیتی، ترجمه‌ی علی اصغر فیاض، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۴.
۴. ولایز، کیمیل، مدیریت و رهبری آموزشی، ترجمه‌ی محمد علی طوسی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران، ۱۳۷۰.



نقش الگوها در تعلیم و تربیت جوانان

ادامه از صفحه ۵

تذکرها و هشدارهای به‌ویژه‌ی مقام معظم رهبری، هنوز به الگوهای خودی و ملی-مذهبی خودمان توجه نکرده‌ایم و ذهنمان کمتر به سراغ آن‌ها رفته است.

■ برای مرحله‌ی اخیر یا این بخش دوم چه پیشنهاد و طرحی دارید؟

آنچه عرض کردم، عرصه‌های متفاوتی را شامل می‌شود، اما لازم است، مدل و الگوی جامع خود را برپایه‌ی انسان‌شناسی و جهان‌شناسی اسلامی طراحی کنیم. در این صورت، اجزای مختلف در جای خود طراحی می‌شوند و به تبع همین الگوی جامع، می‌توان نقشه‌های عملیاتی و کاربردی را تهیه کرد. این‌که می‌گویم طرح جامع، برای این است که ما گسسته از هم عمل نکنیم. اگر کسی از ما بپرسد: آیا هم‌پای شهرسازی شما، خدمات فرهنگی، امنیتی و اجتماعی هم گسترش یافته

است؟ نمی‌دانیم چه بگوییم! اگر بپرسند: آیا گسترش شبکه‌های رسانه‌های تبلیغاتی شما مثل تلویزیون، با برنامه‌سازی متناسب همراه بوده؟ نمی‌دانیم! اگر سؤال شود: آیا اجزای همین بخش فرهنگ، باهم متناسب است؟ آیا آموزش عمومی با فرهنگ عمومی سیر هماهنگ دارد؟ یا سیاست‌های دستگاه‌های فرهنگی یکدیگر را تکمیل می‌کنند؟ خیلی جواب مناسب نداریم.

به همین دلیل است که ما در بعضی بخش‌ها الان با لجام‌گسیختگی مواجه هستیم که نتیجه‌ی آن، خروج امور از مواضع خود است. تأثیر اولیه و مستقیم این شرایط روی تربیت نسل آینده است و این موضع خطرپذیری و آسیب‌پذیری ماست. ساده‌اندیشی است اگر تصور کنیم، سیاست‌گذاری اقتصادی ما از واردات کالا گرفته تا تصمیم به صادرات کالای خاص، در بخش‌های دیگر تأثیر نمی‌گذارد و ارتباطی با الگوپذیری نسل جوان ندارد.



علی اصغر کیانی
(۱۳۵۱)

معلم نمونه‌ی

کشوری، مدرس، اهل
قلم، استان گلستان

تحصیلات او در رشته‌ی آموزش ابتدایی و خود از آموزگاران و مدرسان فعال استان است. تاکنون رتبه‌های نخست متعددی را در جشنواره‌های تدریس و مقاله‌نویسی به دست آورده است. در مرکز تربیت معلم، کلاس‌های آموزش خانواده، دانشگاه آزاد و کلاس‌های آموزش ضمن خدمت آموزگاران تدریس کرده و هم‌چنان فعال است. بیش از ده مقاله در موضوعات مختلف از جمله پرورش خلاقیت، مهارت‌های زندگی، تربیت دینی و... نوشته است.